

مقایسه اسطوره هوشنگ در شاهنامه و خدای نامه‌ها بر اساس فزون‌متنیت ژنت

حامد صافی^۱

دکتر فرزاد قائمی^۲

دکتر مه دخت پورخالقی چترودی^۳

چکیده

داستان هوشنگ در شاهنامه فردوسی و تواریخ عربی روایت شده است؛ تواریخی چون غرر السیر ثعالبی، آثار الباقیه بیرونی، البدء و التاریخ مقدسی و تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی که همگی به استفاده از خدای نامه‌ها و سیرالملوک‌ها در تدوین تاریخ پادشاهان ایران اذعان کرده‌اند. بنابراین این متون تنها بخش‌های بازمانده خدای نامه‌ها را در بر دارند. مقایسه روایات شاهنامه فردوسی با این تواریخ می‌تواند ابهامات موجود درباره نوع ارتباط شاهنامه با خدای نامه‌ها را برطرف کند. فزون‌متنیت ژنت رویکردی است که به ارتباط متون و میزان برگرفتنگی یکی از دیگری می‌پردازد. مفهوم گشتار در این نوع رابطه تعبیراتی است که در متن ب نسبت به متن الف روی می‌دهد. تقسیم روایت هوشنگ در متون مورد نظر به گزاره‌ها و پیرفت‌ها و تحلیل آن‌ها بر مبنای فزون‌متنیت ژنت نشان‌دهنده آن است که ارتباط روایت هوشنگ در شاهنامه با روایت این پادشاه پیشدادی در خدای نامه‌ها از نوع جایگشت شعرسازی است. جایگشت سبکی نیز در روایت شاهنامه تأثیرگذار بوده است.

کلیدواژه‌ها: هوشنگ، شاهنامه، تواریخ عربی، خدای نامه، ژنت، فزون‌متنیت، گشتار.

۱. پیشگفتار

هوشنگ دومین پادشاه در شاهنامه فردوسی، در اوستا haoxyanah نامیده می‌شود. معنای آن را یوستی^۴ در نام‌نامه ایرانی «مشوق خوب خانه کردن (به سبب حمایت از فرهنگ و اسکان دادن)»

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد hamed19s2003@yahoo.com

۲- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد ghaemi-f@um.ac.ir

۳- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد dandelion@um.ac.ir

معنی و تفسیر کرده است (خالقی مطلق، ۱۳۷۵: ۴۷۶). هوشنگ در *اوستا* با لقب پدزده همراه است. کریستن سن^۱ معنای آن را این چنین می‌داند: «کسی که پیش [از دیگران] آفریده شده است. نخست آفریده شده» (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۱۶۷). بارتولمه^۲ در فرهنگ ایرانی کهن آن را با تردید «به جلو، در رأس قرار گرفته» معنا می‌کند (خالقی مطلق، ۱۳۷۵: ۴۷۶). خالقی مطلق ترجمه پهلوی آن را پیشداد و معنی فارسی اش را «نخستین قانونگذار» می‌داند (همان). تواریخ عربی در بخش مربوط به پادشاهان ایرانی و *شاهنامه* فردوسی نیز به معرفی هوشنگ پرداخته‌اند. تجزیه و تحلیل و مقایسه روایت‌های گوناگون از داستان هوشنگ در این متون، ما را به تصویر روشن تری از ارتباط *شاهنامه* با خدای نام‌ها در این بخش رهنمون می‌سازد. خدای نام‌ها همان کتاب‌هایی هستند که به پهلوی خوتای نامگ^۳ نامیده می‌شدند. «بنا بر مقدمه *شاهنامه* بایستقری، در اواخر دوره ساسانی، پادشاهان آن سلسله به فکر افتادند که تاریخی رسمی برای کشور ایران بنویسند. از این جهت چند تن از موبدان و دانشوران آن عهد گرد هم آمده و تاریخ ایران را از قدیم‌ترین زمان، که به اعصار داستانی و افسانه‌ای می‌رسید، از روزگار گیومرث و پیشدادیان تا زمان پادشاهی خسرو پرویز به زبان پهلوی ساسانی به رشته تحریر کشیدند و آن را خدای نام‌ها نامیدند» (مشکور، ۱۳۵۹: ۱۵). از آنجایی که هدف اصلی این پژوهش، بررسی ارتباط *شاهنامه* با خدای نام‌ها در روایت هوشنگ است و تنها بازمانده این خدای نام‌ها ترجمه عربی آن‌ها در تواریخ عربی است، آن متونی در کنار *شاهنامه* برای ما ارزشمند است که به منبع خود (خدای نام‌ها یا ترجمه آن‌ها یعنی سیرالملوک‌ها و سیرالعجم‌ها) اشاره کرده باشند و دیگر این که نگارش آن‌ها به زمانی برگردد که احتمال تأثیر *شاهنامه* در آن نباشد. دو کتاب *تاریخ سنی ملوک الارض و البدء و التاریخ* در زمانی پیش از سرایش *شاهنامه* نگاشته شده‌اند و آثار الباقیه در دوره‌ای تألیف شده است که می‌توان آن را همزمان با سرایش *شاهنامه* فردوسی دانست و احتمال بهره‌برداری بیرونی از اثر فردوسی غیرممکن خواهد بود. شباهت‌های متنی *غرر اخبار ملوک الفرس* و *سیرهم* نیز بیش از آن که فرضیه استفاده ثعالبی را از *شاهنامه* به ذهن نزدیک کند، پژوهشگران را به

1. Arthur Christensen
2. Christian Bartholomae
3. xvatâynâmag

این باور رسانده است که این دو کتاب منبع مشترکی دارند (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۲). بر همین اساس چهار کتاب مذکور برای سنجش با شاهنامه انتخاب شدند. حمزه اصفهانی از هشت سیرالملوک نام می برد که به دلیل اختلاف چشم گیر در مطالب آن‌ها، او را بر آن داشته است که به اصلاح، گزینش و مقایسه روایت‌های آن‌ها دست بزند. *سیر ملوک الفرس* ترجمه ابن مقفع، *سیر ملوک الفرس* ترجمه محمد بن الجهم البرمکی، *تاریخ ملوک الفرس* مستخرج از خزانه مأمون، *سیر ملوک الفرس* ترجمه زادویه ابن شاهویه اصفهانی، *سیر الملوک الفرس* ترجمه و گردآوری محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، *تاریخ ملوک بنی ساسان* ترجمه و گردآوری هشام بن قاسم اصفهانی و *تاریخ ملوک بنی ساسان* اصلاح شده توسط بهرام بن مردانشاه هشت منبعی است که برای کتاب خود ذکر می کند (حمزه اصفهانی، بی تا: ۹). ثعالبی در اثنای نقل روایت‌ها از کتاب‌های *شاهنامه مسعودی*، *آیین نامه و تاریخ طبری* در کنار منبع اصلی خود نام می برد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۰) بیرونی برای نقل مطالب خود از *خدای نامه* نسخه موبد و کتاب *اوستا* یاد می کند (بیرونی، بی تا: ۱۰۱). مقدسی نیز از کتاب‌هایی همچون *کتاب الفرس و سیر العجم* نام می برد (مقدسی، ۱۹۱۹: ۷۷). از آنجا که بخش‌های منقول از خدای نامه‌ها عمدتاً برگرفته از ترجمه خدای نامه‌هاست و یا این که خود مؤلفان به ترجمه خدای نامه‌ها پرداخته‌اند و ترجمه خود عاملی برای تغییر در متون به حساب می آید، برای سنجش این تغییرات از متون پهلوی چون *بدهشن*، *دینکرد*، *زادسپرم* و *یشتها* بهره بردیم. این متون به عنوان متن‌های هم‌عرض با خدای نامه‌ها می‌توانند در تغییرات راه یافته به بخش‌های بازمانده از خدای نامه‌ها از قبل ترجمه، راهگشا باشند. *بوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

برای مقایسه دقیق‌تر، ابتدا داستان هوشنگ بر اساس روایت *شاهنامه* در حد پیرفت و گزاره تجزیه شد. پس از آن به سنجش این پیرفت‌ها در ساختار داستان و مقایسه گزاره‌های آن در متون مذکور پرداخته شد. سنجش این چنین روایت‌های متون، شباهت‌ها و تفاوت‌های روایات خدای نامه‌ها (منقول در تواریخ) را در نسخه‌های مختلف آن با *شاهنامه* فردوسی مشخص می‌سازد. تحلیل این همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها بر مبنای فزون‌متنیت ژنت مشخص خواهد کرد که چه نوع ارتباط از چه

حالتی میان شاهنامه و خدای نامه‌ها برقرار است و چه گشتارها و تغییراتی پیش متن خدای نامه‌ها را به بیش متن شاهنامه در بخش هوشنگ تبدیل کرده است.

تجزیه روایات در حد پیرفت و گزاره ← مقایسه گزاره‌ها ← تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌ها مقایسه متون با یکدیگر، ما را به حوزه بینامتنیت^۱ وارد می‌کند؛ جایی که نام کریستوا^۲ در آن برجسته است. «باید توجه کرد که برای کریستوا بینامتنیت به هیچ وجه بررسی تأثیرگذاری یک متن بر متن دیگر نیست... در نظر او بینامتنیت از عناصر شکل دهنده متن است؛ عناصری که اغلب موارد نمی‌توان نشان آن‌ها را به طور وضوح مورد شناسایی قرار داد» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۵). در این میان ژرار ژنت^۳ با مطرح کردن بحث ترامنتیت، پویایی نوینی را در بحث خوانش متون ایجاد کرد. ژنت به طور ویژه به دنبال روابط میان متون و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر است. ترامنتیت ژنت در واقع یک عنوان کلی برای مجموعه‌ای از روابط متون با یکدیگر است.

معرفی نظریه دگرمتنیت^۴ ژنت

دگرمتنیت نظریه‌ای است که به مطالعه ارتباط یک متن با متون دیگر می‌پردازد. ژرار ژنت بسیار گسترده‌تر از یولیا کریستوا به مطالعه ارتباط متون می‌پردازد. او در نظریه خود از قلمرو ساختارگرایی، پس‌ساختارگرایی و حتی نشانه‌شناسی بهره می‌گیرد و به همین سبب می‌تواند روابط میان متنی را با تمام متغیرات آن‌ها مورد بررسی قرار دهد. ژنت مجموعه روابط میان متون را دگرمتنیت می‌نامد. به بیان دیگر دگرمتنیت چگونگی ارتباط یک متن با متن‌های دیگر است. بر اساس این دیدگاه، روابط متون به پنج دسته تقسیم می‌شود:

۱- بینامتنیت

بنا بر دیدگاه ژنت، «هرگاه بخشی از یک متن (متن ۱) در متن دیگری (متن ۲) حضور داشته باشد، رابطه این دو رابطه بینامتنی محسوب می‌شود» (همان: ۸۷). به بیان دقیق‌تر، «بینامتنیت فقط محدود به

1. intertextuality
2. Julia Kristeva
3. Gerard Genette
4. transtextuality

رابطه هم‌حضور می‌ان دو یا چند متن است که اساساً حضور واقعی یک متن در متن دیگر را نشان می‌دهد» (Genette, 1997: 2).

رابطه بینامتنیت نیز خود شامل سه نوع بینامتنیت صریح، غیر صریح و ضمنی می‌شود. هرگاه نویسنده متن دوم نخواهد مرجع و منبع متن خود یعنی همان متن نخست را پنهان کند، رابطه این دو متن از نوع بینامتنیت صریح خواهد بود. اما اگر متن دوم مرجع خود را پنهان سازد، وارد حیطه بینامتنیت غیر صریح خواهد شد که سرقت ادبی مهمترین نوع آن است. اما گاه نویسنده متن دوم قصد پنهان‌کاری مرجع خود را ندارد و به همین سبب رد پاهایی از متن نخست را بر جای می‌گذارد و از همین طریق می‌توان مرجع آن را تشخیص داد. این نوع رابطه دو متن، بینامتنیت ضمنی است (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۷).

۲- پیرامتنیت^۱

«به ندرت یک متن به طور عریان وجود دارد و همواره در پوششی از متن‌ها و واژه‌هایی است که آن را به طور مستقیم یا غیر مستقیم در بر گرفته‌اند. این متن‌هایی که همانند ماهواره متن اصلی را در بر می‌گیرند، پیرامتن نامیده می‌شود» (همان: ۹۰).

پیرامتن‌ها نیز خود انواعی دارند: پیرامتن‌های درونی که با متن اصلی به طور مستقیم مرتبط هستند و پیرامتن‌های بیرونی که به صورت غیر مستقیم و منفصل با متن اصلی مرتبط می‌شوند.

۳- فرامتنیت^۲

هرگاه متنی به تفسیر و توضیح متن دیگری پردازد، در این صورت با آن متن رابطه فرامتنیت خواهد داشت. در این صورت ممکن است متن دوم از متن نخست نقل قولی هم ذکر نکند و تنها به نقد و شرح و تفسیر آن پردازد. «این رابطه موجب پیوند یک متن با متن دیگر می‌شود، بی آن که از آن نقل قول کند و یا نامی ببرد. این رابطه به بهترین شکل همان نقد است» (Genette, 1997: 4).

1. paratextuality
2. metatextuality

۴- سرمتنیت^۱

ژرار ژنت روابط طولی میان یک اثر و گونه‌ای را که اثر ذیل آن قرار دارد، سرمتنیت می‌نامد. در این بخش از نظریه ژنت، روابط متون بر مبنای نوع و گونه‌ای که به آن تعلق دارند، تحلیل می‌شود. «سرمتنیت به این مسأله می‌پردازد که یک متن بخواهد در عنوانش خود را مستقیم یا غیر مستقیم شعر، مقاله، رمان و یا فیلم معرفی کند (همان).

۵- فزون متنیت^۲

«بیش متنیت نیز همانند بینامتنیت رابطه دو متن ادبی یا هنری را بررسی می‌کند. اما این رابطه در بیش متنیت بر خلاف بینامتنیت نه بر اساس هم‌حضور که بر اساس برگرفتگی بنا شده است» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۹). در بیش متنیت، حضور عینی و بی‌کم و کاست بخشی از متن ۱ در متن ۲ مد نظر نیست، بلکه تأثیر متن ۱ در متن ۲ بررسی می‌شود. به بیان دیگر، در بینامتنیت حضور متنی در متن دیگر رخ می‌دهد، اما در بیش متنیت تأثیر و الهام بخشی متن ۱ در آفرینش متن ۲ تعیین‌کننده است. «متن ب که آن را بیش متن ۳ می‌گویند با متن پیشین الف که پیش متن^۴ نامیده می‌شود و شیوه پیوند این دو چنان است که متن ب تفسیر متن الف نباشد» (Genette, 1997: 5).

بنابراین در این نوع از روابط ترامتنی، با دو متن روبرو هستیم: متن نخست که منبع الهام و سرچشمه متن دیگری است و متن دوم که با الهام از پیش متن آفریده می‌شود. رابطه بیش متنیت به دو گونه تقلید^۵ و دگرگونی^۶ تقسیم می‌گردد. در بیش متنیت تقلیدی مؤلف بیش متن در تلاش است تا پیش متن حفظ شود اما در وضعیتی جدید. در دگرگونی، پیش متن

1. architextuality
2. hypertextuality
3. hypertext
4. hypotext
5. imitation
6. transformation

دچار تغییر و دگرگونی می شود. روابط تقلید و دگرگونی در سه حالت^۱ تفنن^۲، طنز^۳ و جدیت^۴ ایجاد می شوند (Genette, 1997: 28).

حالت ارتباط	تفنن	طنز	جدی
دگرگونی	پارودی	تراوستی (مسخره آمیز) ^۵	جایگشت ^۶
تقلید	پاستیش ^۷	کاریکاتور ^۸	جعل ^۹

جایگشت خود به انواع گوناگونی چون ترجمه^{۱۰}، شعرسازی^{۱۱}، نثرسازی^{۱۲}، دگروزی^{۱۳} و قابل تقسیم است. ژنت آشکارترین نوع جایگشت را ترجمه می داند. اما او با تقسیم متون به قابل ترجمه و غیرقابل ترجمه مخالف است. بلکه او متون را دو دسته می شمارد: نخست آن متن هایی که فرم در آن ها جزئی از پیام است؛ همچون شعر که اگر به زبان دیگر ترجمه شوند، متضرر می شوند زیرا در جریان انتقال، فرم و بر اساس آن بخشی از پیام خود را از دست خواهند داد. دسته دیگر آن متونی هستند که فرم در آن ها بخشی از پیامشان محسوب نمی شود. چنین متونی در صورت ترجمه، متضرر و ضررآفرین نیستند. چرا که هر معنایی که به یک زبان قابل بیان است، آن را به زبان دیگری

1. mood
2. playful
3. satirical
4. serious
5. travesty
6. transposition
7. pastiche
8. caricature
9. forgery
10. translation
11. versification
12. prosification
13. transmetrification
14. transtylization

هم می‌توان گفت (Genette, 1997: 215). در جایگشت شعرسازی، پیش‌متنی که مشور است در پیش‌متن به شکل نظم و یا شعر تبدیل می‌شود (همان: ۲۱۸) و در نثرسازی یک شعر به نثر تبدیل می‌شود (همان: ۲۱۹). در جایگشت وزنی یا دگروزی، شعری که در یک وزن سروده شده است به شعری با وزنی دیگر تبدیل می‌شود (همان: ۲۲۵) و در دگرسبکی ما با تغییر سبک روبرو هستیم. گویی پیش‌متن در پیش‌متن بازنویسی می‌شود (همان: ۲۲۶). باید توجه داشت که انواع جایگشت‌ها حدّ و مرز لایتغیری ندارند و اینگونه نیست که برای نمونه بتوان میان شعرسازی و دگرسبکی مرزبندی کرد. چرا که قطعاً در جایگشت شعرسازی با تغییر سبک نیز مواجهیم و یا اگر وزن را یکی از عوامل سبک‌ساز بدانیم، در دگروزی با دگرسبکی هم روبرو هستیم. همین سخن در رابطه با نثرسازی و دگرسبکی نیز صادق است.

دگرگونی متون برای آفرینش اثر جدید گشتار^۱ نامیده می‌شود. گشتار به دو نوع گشتار کمی^۲ و گشتار کاربردی^۳ تقسیم می‌گردد. تغییر در حجم پیش‌متن (گسترش یا کاهش) گشتار کمی است (Genette, 1997: 309). کاهش یک متن می‌تواند به سه شیوه انجام شود. در حالت نخست ما با برش^۴ متن روبرو هستیم. در این صورت نویسنده بخشی از پیش‌متن به شیوه جراحی گونه‌ای حذف می‌شود. این نوع از کاهش در حوزه مضمون و محتوا صورت می‌گیرد (همان: ۲۲۹). حالت دوم را تراش^۵ متن می‌توان نامید که در آن نویسنده بخشی از متن را به شیوه‌ای شبیه تراش یک مجسمه برای زیباتر شدن حذف می‌کند. این شگرد برای مقاصد زیباشناختی و سبکی است (همان: ۲۳۴) نوع سوم کاهش تخلیص^۶ است که دو شیوه برش و تراش در آن همزمان به کار گرفته می‌شود. افزایش یک متن نیز می‌تواند به سه شیوه انبساط^۷، گسترش^۸ و فزون‌سازی^۹ صورت گیرد (همان: ۲۵۴-).

1. transformation
2. quantitative transformation
3. pragmatic transformation
4. excision
5. concision
6. digest
7. extension
8. expansion
9. amplification

۲۶۲). در این سه شیوه نیز به ترتیب با افزودگی مضمون، افزودگی سبکی و زیبایی شناختی و تلفیق این دو روبرو هستیم. گشتار کاربردی شامل تغییر در بسیاری از وقایع و مضامین اصلی داستان است و خود به انواع گشتار ارزش^۱، انگیزه^۲ و کیفی^۳ قابل تقسیم است. ممکن است انگیزه پیشنهادی در پیش متن بدون تغییر در پیش متن ذکر شود که این ساده ترین حالت گشتار انگیزه است. در حالت دیگر، انگیزه موجود در پیش متن حذف می شود. در حالت سوم ممکن است انگیزه ای در پیش متن جای انگیزه موجود در پیش متن را بگیرد (همان: ۳۲۴-۳۳۰). گشتار ارزش نیز به سه دسته تقسیم می شود. در حالت نخست، بیش متن دچار ارزش گذاری مکرر^۴ می شود. بدین صورت که شخصیت داستان با اصلاح نظام ارزشی مربوط به رفتارها و انگیزه ها به صورتی بهتر ارایه می شود. در حالت دوم بیش متن دچار ارزشگاهی^۵ می شود که قهرمان داستان از بزرگی قهرمانانه اش تنزل می یابد و به شالوده بشری عوامانه منصوب می شود و یا این که یک اثر ادبی، اثر پیش از خود را مسخره می کند. حالت سوم گشتار ارزش، جایگزینی و دگرارزشی^۶ است که طی آن، بیش متن آنچه را که در پیش متن پیش متن خود بی ارزش بوده ارزش می دهد و یا چیزی ارزشمند در آن را بی ارزش می کند (همان: ۳۴۳-۳۵۴). گشتار کیفی یک گشتار کاملاً شکلی است. گشتار کیفی در واقع دگرگونی در شیوه ارایه و نمایش بیش متن است که خود به دو نوع گشتار کیفی درونی^۷ و گشتار بیناکیفیتی^۸ تقسیم می شود. در گشتار کیفی درونی تغییر و دگرگونی در کارکرد درونی و شیوه روایتگری و نمایش بدون تغییر در ژانر است. اما در گشتار بیناکیفیتی ممکن است یک روایت^۹ به نمایش^{۱۰} و یا یک نمایش به روایت تبدیل شود (همان: ۲۷۷).

1. transvaluation
2. transmotivation
3. transmodalization
4. revaluation
5. devaluation
6. transvaluation
7. intermodalization
8. intelmodalization
9. evitarra
10. citamar

پیرفت ۱ (معرفی هوشنگ)

این پیرفت در شاهنامه فردوسی بسیار کوتاه و متشکل از دو گزاره است. *غرر السیر، البدء و التاریخ و تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء* در این بخش در مورد هوشنگ به تفصیل سخن گفته‌اند. فردوسی هیچ نسبی از هوشنگ بیان نمی‌کند. اگرچه ما بر مبنای محور طولی روایت کیومرث و هوشنگ و از آنجایی که در شاهنامه فردوسی، هوشنگ در روایت کیومرث هم حضور دارد، می‌دانیم که هوشنگ پسر سیامک پسر کیومرث است. به بیان دیگر اختلاف ضبط نسب هوشنگ در شاهنامه نسبت به دیگر متون به رابطه طولی داستان‌ها در شاهنامه برمی‌گردد. هوشنگ در داستان کیومرث حضور دارد و در واقع داستان پادشاهی هوشنگ در داستان کیومرث تنیده است. استحکام داستان‌ها در روایت شاهنامه، نویسنده را از ذکر نسب هر پادشاه در آغاز داستان بی‌نیاز کرده و این بخش از روایت در شاهنامه با گشتار کمی-کاهشی و آن هم از نوع برش حذف شده است. این در حالی است که متون دیگر به دلیل وجهیت تاریخی روایت‌هایشان و دور شدن از ساختار داستانی، این انسجام طولی را ندارند. از سوی دیگر حذف زوج آغازین (مشى و مشیانه) در شاهنامه و نسبت دادن مستقیم سیامک به کیومرث، سبب تفاوت در نسب هوشنگ در روایت شاهنامه شده است. این برش پیش‌متن خدای‌نامه‌ها در بیش‌متن شاهنامه نیز به دلیل تفاوت نظام اعتقادی و اخلاقی نویسنده بوده است. این همان نسبی است که ثعالبی نیز ذکر می‌کند. با این تفاوت که ذکر آن در آغازین بخش روایت هوشنگ و به صورت مستقیم است. مقدسی، حمزه اصفهانی و بیرونی نیز نسب‌های مشابهی برای هوشنگ بیان می‌کنند:

هو هوشنگ بن فراوک بن سیامک بن میشى بن کیومرث (مقدسی، ۱۹۱۹م: ۱۳۹)

اوشهنج بن فروال بن سیامک بن مشى بن کیومرث (حمزه اصفهانی، بی تا: ۱۲)

اوشهنک بن افراواک بن سیامک بن میشى (بیرونی، بی تا: ۱۱۲).

ساختار این نسب‌نامه‌ها شبیه به یکدیگر است. در هر سه مورد، نسب هوشنگ با سه واسطه به کیومرث می‌رسد و تفاوت آن‌ها در اختلاف ضبط نام این واسطه‌ها و انتقال آن‌ها از متن پهلوی به ترجمه عربی است. این عامل اختلاف همان چیزی است که حمزه اصفهانی آن را مهم‌ترین دلیل در

اختلاف نسخه‌های سیرالملوک‌ها می‌داند (حمزه اصفهانی، بی تا: ۹) در بندهش نیز نسب او چنین است: «هوشنگ پسر فرواغ پسر سیامک پسر مشی پسر کیومرث» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۹۰: ۱۴۹).

هوشنگ در همه متون به جز شاهنامه، ملقب به پیشداد است. این لقب هوشنگ در یشتها نیز قابل پیگیری است. هوشنگ همه جا در یشتها به صورت «هوشنگ پیشدادی» ذکر شده است (یشت ۵: بند ۲۱، یشت ۹: بند ۳، یشت ۱۵: بند ۷، یشت ۱۷: بند ۲۴). در دینکرد نیز این لقب همراه با نام هوشنگ ذکر می‌شود (دینکرد هشتم، فصل ۱۳: بند ۶). ثعالبی، حمزه اصفهانی و مقدسی معانی مشابهی برای پیشداد ذکر کرده‌اند:

معناه اول حاکم حکم بین الناس (مقدسی، ۱۹۱۹م: ۱۳۹) {معنای آن (پیشداد) نخستین حاکمی است که در میان مردم داوری کرد}

معنی پیشداد اول حاکم لانه اول من حکم فی الملک (حمزه اصفهانی، بی تا: ۱۲) {معنای پیشداد نخستین حاکمی است که در پادشاهی داوری کرد}

معناه بالفارسیه اول من حکم بالعدل (ثعالبی، ۱۳۸۶: ۵) {معنای آن (پیشداد) به فارسی نخستین کسی است که به عدل داوری کرد}

این برداشت مورخان از معنای پیشداد نیز ناشی از تفاوت برداشت از واژگان پهلوی خدای نامه هاست. «هوشنگ در اوستا تقریباً همیشه لقب پرذاته دارد. این کلمه می‌تواند چنین معنی‌ای داشته باشد: کسی که پیش (از دیگران) آفریده شده است، نخست آفریده شده؛ و ترجمه پهلوی آن «پیشداد» با این معنی مطابقت دارد. بعدها که فعل داد معنی آفریدن را از دست داد، نام پیشداد به معنی کسی که نخستین بار قانون شاهی را معمول کرد، یا فقط کسی که نخستین بار قانون گذارد، به خود گرفت» (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۱۶۷). هوشنگ در شاهنامه نخستین کسی نیست که پادشاهی می‌کند و پادشاهی او پس از فرمانروایی کیومرث شکل می‌گیرد. بنابراین ذکر لقب پیشداد برای هوشنگ چه به معنای نخستین آفریده و چه به معنای نخستین پادشاه در روایت شاهنامه ذکر نشده است. اما در متون دیگر کیومرث بیشتر به عنوان نخستین انسان به باور ایرانیان معرفی شده است و هوشنگ نخستین کسی است که پادشاهی کرد. بنابراین تغییر در مسیر رویدادها سبب حذف این لقب هوشنگ شده است. این حذف نه به خاطر زیبایی و آرایش

سخن و نه برای کوتاه کردن مضمون و نه برای تخلیص است. بلکه نوع چینش شخصیت‌ها در داستان‌های شاهنامه و ارزش‌گذاری مکرر کیومرث به عنوان نخستین پادشاه، دلیل این حذف است. شاید بتوان با اندکی اغماض این حذف را از نوع تراش سبکی دانست. اما بهتر آن است که این حذف را مربوط به شیوه روایتگری راوی بدانیم و نه سبک سخن او.

او نخستین کسی است که به خط عبری و فارسی و یونانی نوشته است (مقدسی، ۱۹۱۹م: ۱۳۹). ایرانیان پادشاهی (دهوفذیه) را به هوشنگ و دهقانی را به برادرش ویکرد نسبت می‌دهند (بیرونی، بی تا: ۲۲۱). در دیگر متون پهلوی نیز به این مطلب اشاره شده است که بنیان‌نهادن قانون و آیین دهقانی برای کشاورزی و پرورش جهان بر اساس کوشش و یگردد پیشداد است و قانون فرمانروایی بر اساس کوشش هوشنگ پیشدادی پایه‌گذاری شده است (دینکرد هشتم، فصل ۱۳: بند ۵). نقطه قابل توجه در پیرفت نخست روایت ثعالبی، تأثیر تاریخ طبری است. ثعالبی در این بخش آشکارا از روایت طبری بهره گرفته است:

تاریخ طبری	غورالسیر ثعالبی
۱-ان اوشهنج هذا ولد ملکا [هوشنگ پادشاه زاده شد]	۱-فی الکتب العربیه اوشهنج [در کتاب‌های عربی نام او اوشهنج است]
۲-وکان فاضلا محمودا فی سیرته و سیاسه رعیت [او در رفتار و اداره مردم، بزرگوار و شایسته بود]	۲-فی اکثر الروایات انه ابن سیامک بن کیومرث، [در بیشتر روایت‌ها او پسر سیامک پسر کیومرث است]
۳-انه اول من وضع الاحکام و الحدود [او نخستین کسی است که قوانین و حدود را پایه‌گذاری کرد]	۳-انه ملک الاقالیم کلها [او بر همه اقالیم‌ها پادشاهی کرد]
۴-وکان ملقبا بذلک یدعی فیشداد [او به همین خاطر ملقب به فیشداد بود]	۴-کان ملقبا به یدعی فیشداد [او به همین سبب ملقب به فیشداد بود]
۵-و معناه بالفارسیه اول من حکم بالعدل [و معنای آن به پارسی نخستین کسی است که به داد دوری کرد]	۵-معناه بالفارسیه اول من حکم بالعدل [و معنای آن به پارسی نخستین کسی است که به داد دوری کرد]
۶-ذلک ان فاش معناه اول و ان داذ عدل و قضاء [این بدان سبب است که معنای فاش، نخست و معنای داذ، عدل و دآوری است]	
۷-ذکروا انه نزل الهند [گویند که او در هند فرود آمد]	۶-ذکروا انه نزل اولاً بلاد الهند [گویند که او نخست در کشور هند فرود آمد]
۸-ثم تنقل فی البلاد [سپس به دیگر سرزمین‌ها نقل مکان کرد]	۷-ثم تنقل فی الاقالیم [سپس به اقالیم‌های دیگر نقل مکان کرد]

چهار گزاره پایانی این پیرفت، در دو روایت ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. ثعالی به اذعان خود در بخش های مختلف کتابش از تاریخ طبری بهره برده است. بر این پایه، یکسانی گزاره های اینچنین در متن غرر السیر با تاریخ طبری تصادفی نبوده و کاملاً آگاهانه است. ثعالی در گزاره های روایت طبری اندکی تغییر ایجاد کرده که این دگرگونی ها به دگرگونی معنایی منجر نشده است. برای نمونه اضافه کردن عبارت «اولا بلاد» به گزاره ۷ و تغییر «البلاد» به «الاقالیم» که هر دو حیطة مضمون و معناست (انبساط). حذف گزاره ۶ تاریخ طبری در متن ثعالی نیز یک برش مضمونی برای کوتاه تر کردن متن است. از آنجایی که ثعالی این هفت گزاره را پشت هم ذکر نکرده است و در آغاز روایت، سه گزاره (۱، ۲، ۳) و پس از پیرفت دوم چهار گزاره (۴، ۵، ۶، ۷) را بیان می کند، استفاده ثعالی از منبعی در کنار تاریخ طبری حتمی می نماید.

پیرفت ۲ (خطبه هوشنگ)

هوشنگ پس از آن که بر تخت پادشاهی تکیه می زند، به خطبه خوانی می پردازد. این بخش از روایت هوشنگ در شاهنامه در جایگاه پیرفت دوم بیان می شود. اما در غرر السیر ثعالی این مضمون در پیرفت سوم و پس از بیان اقدامات هوشنگ قرار می گیرد. در دیگر متون از خطبه هوشنگ سخنی به میان نیامده و اگرچه شاهنامه فردوسی و غرر السیر ثعالی در ذکر این بخش از روایت اشتراک دارند، این شباهت در همین حد باقی می ماند. به بیان دیگر گزاره های این پیرفت در دو متن نه از نظر کمی و نه از نظر معنا یکسان نیستند. روایت ثعالی در این بخش نیز با روایت تاریخ طبری همسانی دارد.

غرر السیر ثعالی	تاریخ طبری
۱- فلما استقام امر و استوثق ملکه عقد التاج علی راسه [پس هنگامی که کارش پایدار شد و پادشاهی برایش مستحکم شد بر سرش تاج را گذاشت]	۱- فلما استقام امره و استوثق له الملك عقد علی راسه تاجا [پس هنگامی که کارش پایدار شد و پادشاهی برایش مستحکم شد بر سرش تاجی گذاشت]
۲- خطب الناس خطبه حسنه [برای مردم خطبه ای نیکو خواند]	۲- خطب خطبه [خطبه ای خواند]
۳- قال فیها بعد حمد الله و الثناء علیه انا الذی ورثت جدی کیومرث ملک الارضانا رحمه للمصلحین و نقمه علی المفسدین من مرده الانس و الشیاطین [پس از حمد و ستایش خداوند گفت که من کسی هستم که پادشاهی زمین را از جدم کیومرث به ارث برده. من برای نیکوکاران رحمتم و برای مفسدان که از مردمان و شیاطین سرکش هستم، نقت]	۳- قال فی خطبه انه ورث الملك عن جده جیومرث و انه عذاب و نقمه علی مرده الانس و الشیاطین [در خطبه اش گفت که او این پادشاهی را از جدش کیومرث به ارث برده است و این که او عذابی است بر مردمان و شیاطین سرکش]

گزاره‌های این پیرفت در هر دو روایت ساختاری یکسان دارند (۱، ۲، ۳، ۴). اما اعمال گشتارهایی بر این گزاره‌ها در *غرر السیر* موجب طولانی تر شدن آن‌ها شده است. به بیان روشن‌تر، بسط و گسترش گزاره‌ها توسط *ثعالبی*، عامل اصلی این تغییر است. این افزایش‌ها از نوع انبساط (افزایش مضمون) است. به نظر می‌رسد *ثعالبی* تحت تأثیر سنت خطبه خوانی در اسلام به گسترش گزاره‌ها در این بخش دست زده است. او عبارت «حمد الله و الثناء علیه» را بر اساس همین سنت اضافه می‌کند. به بیان دیگر باورهای دینی روایتگر در این پیرفت عامل اصلی دگرگونی گزاره‌هاست. اضافه شدن دو واژه «مصلحین» و «مفسدین» که دو واژه قرآنی به شمار می‌روند نیز ناشی از همین مطلب است.

پیرفت ۳ (اقدامات هوشنگ)

طولانی‌ترین بخش روایت هوشنگ به شرح اقدامات او در زمان پادشاهی اش اختصاص دارد. در شاهنامه ۱۳ گزاره به این بخش تعلق دارد. *ثعالبی* ۸ گزاره، مقدسی ۴ گزاره و حمزه اصفهانی ۳ گزاره را به این پیرفت اختصاص داده‌اند. گزاره سوم شاهنامه فردوسی در این پیرفت با گزاره‌های نخست در متن *ثعالبی* و حمزه اصفهانی برابری دارد:

تاریخ ملوک الارض	البدء و التاريخ	غرر السیر	شاهنامه
استخرج الحديد (او آهن را استخراج کرد)	_____	هو اول من استخرج الحديد (اونخستین کسی است که آهن استخراج کرد)	نخستین یکی گوهر آمد به چنگ به آتش ز آهن جدا کرد سنگ
_____	هو الذی قدر المیاه (او کسی است که آب‌ها را گرد آورد)	قدر المیاه فی مواضع المنافع (آبها را در مکان‌های سودمند گرد آورد)	چو این کرده شد چاره آب ساخت ز دریا به هامونش اندر تباخت
_____	_____	رسم لهم حفر الانهار و غرس الاشجار (به آن‌ها فرمان داد کندن جوی‌ها و بریدن درختان را)	به جوی و به کشت آب را راه کرد به فریبی رنج کوتاه کرد
_____	حض الناس علی الزراعة و امر	حض الناس علی الزرع و الصرع (مردم را به کشاورزی و	چراگاه مردم بدین بر فزود پراکندن تخم و کشت و درود

	دماپروری تشویق کرد)	بالطحین (مردم را به کشاورزی تشویق کرد و آرد درست کردن را دستور داد)	
			بورزید پس هر کسی نان خویش/برنجید و بشناخت سامان خویش
امر الناس بقصد السباع و قتلها (مردم را به شکار حیوانات وحشی و کشتن آن‌ها فرمان داد)	امرهم بقتل السباع و ذبح البقر و الغنم و الاكل من لحومها و اتخاذ اللباس و الفرش من جلودها (به کشتن حیوانات وحشی و ذبح گاو و گوسفند و خوردن از گوشت آن‌ها و برگرفتن پوشاک و گستردنی از پوستشان فرمان داد)		بدان ایزدی جاه و فرکیان/زنخچیر و گور و گوزن ژیان/جدا کرد گاو و خر و گوسفند/به ورز آورد آنچ بد سودمند
			بدیشان بورزید و زیشان چرید/همی تاج را خویشتن پرورید ز پویندگان هرچه مویش نکوست /بکشت و به سر شان برآهیخت پوست/چو رویاه و قاقم چو سنجاب نرم/چهارم سمور است کش موی گرم/بر این گونه از چرم پویندگان/پوشید بالای گویندگان

این پیرفت در شاهنامه فردوسی گسترده‌تر است. اشاره به جزئیات اقدامات هوشنگ، عامل اصلی طولانی شدن این پیرفت است. به بیان دیگر افزایش از نوع انبساط عمل طولانی شدن روایت فردوسی است. در غرر السیر و تاریخ سنی ملوک الارض تنها به کشتن حیوانات وحشی اشاره می‌شود. اما فردوسی تنها به ذکر این اکتفا نمی‌کند و به نام بردن از این حیوانات وحشی می‌پردازد. کشتن حیوانات وحشی و استفاده از حیوانات اهلی برای بافت لباس یک گزاره کامل را در غرر السیر تشکیل می‌دهد. بر پایه این متن، هوشنگ تنها دستور به انجام این اقدامات را می‌دهد. اما در شاهنامه فردوسی، جدا کردن حیوانات

وحشی از حیوانات اهلی یک گزاره و بافتن لباس برای مردم از پوست آن‌ها گزاره ای دیگر است. برشمردن حیواناتی که از پوستشان لباس درست می‌شود نیز به بلند شدن گزاره‌ها در این پیرفت انجامیده است. نکته مهم در بیان علت طولانی شدن این پیرفت در روایت شاهنامه، قالب بیان روایت (نظم) است (افزایش سبکی یا گسترش). روایتگر باید به پرکردن وزن و چینش قافیه توجه داشته باشد. بنابراین در شرح اقدامات او گاه ناچار است که گزاره‌ای را در حد یک بیت گسترش دهد تا اولاً وزن کامل شود و ثانیاً ارتباط دو مصراع از هم گسیخته نباشد. برای نمونه در نخستین گزاره این پیرفت در روایت شاهنامه، معنای اصلی در یک مصراع (دوم) کامل است اما فردوسی برای تکمیل بیت یک گزاره را گسترش می‌دهد (مصراع نخست):

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ به آتش ز آهن جدا کرد سنگ

اگرچه روایت ثعالبی در این پیرفت، نسبت به دیگر متون اشتراک بیشتری با شاهنامه دارد، اما تأثیرپذیری غرر السیر از تاریخ طبری در این پیرفت، بیشتر نشان‌دهنده اشتراکات متنی منبع طبری با منبع فردوسی است و نه اشتراک متنی منبع ثعالبی با فردوسی. به بیان دیگر اگر غرر السیر با شاهنامه فردوسی اشتراک منبع داشته باشد، این اشتراک از جانب روایت ثعالبی با واسطه تاریخ طبری صورت می‌گیرد.

تاریخ طبری	غرر السیر ثعالبی
۱- هو اول من استنبط الحديد في ملكه (او نخستین کسی است که در پادشاهی اش آهن را کشف کرد)	۱- هو اول من استخرج الحديد (او نخستین کسی است که آهن را استخراج کرد)
۲- فاتخذ منه الادوات للصناعات (پس از آن وسایلی برای ساخت و سازها برگرفت)	۲- اتخذ منه الادوات و الصناعات (از آن وسایل و ساخت و سازها برگرفت)
۳- قدر المياه في المواضع المنافع (آب‌ها را در آب‌ها در جاهای سودمند گردآورد)	۳- قدر المياه في مواضع المنافع (آب‌ها را در جاهای سودمند گردآورد)
۴- حض الناس على الحراثة و الزراعة و الحصاد و اعمال الاعمال (مردم را به کاشت و داشت و برداشت و کارکردن تشویق کرد)	۴- حض الناس على الزرع و الصرع (مردمان را به کشاورزی و دامپروزی تشویق کرد)
۵- امر بقتل السباع الضارية و اتخاذ الملابس من جلودها و المفارش و ذبح البقر و الغنم و الاكل من لحومها (فرمان داد که حیوانات وحشی مضر را بکشند و از پوستشان پوشاک و گستردنی بگیرند و گاو و گوسفند را ذبح کنند و از پوستشان بخورند)	۵- رسم لهم حفر الانهار و غرس الاشجار (به آن‌ها فرمان داد کندن جوی‌ها و بریدن درختان را)
۶- امرهم بقتل السباع و اتخاذ اللباس و الفرس من جلودها و ذبح البقر و الغنم و الاكل من لحومها (فرمان داد که حیوانات وحشی را بکشند و از پوستشان پوشاک و گستردنی بگیرند و گاو و گوسفند را ذبح کنند و از گوشتشان بخورند)	۶- امرهم بقتل السباع و اتخاذ اللباس و الفرس من جلودها و ذبح البقر و الغنم و الاكل من لحومها (فرمان داد که حیوانات وحشی را بکشند و از پوستشان پوشاک و گستردنی بگیرند و گاو و گوسفند را ذبح کنند و از گوشتشان بخورند)

روایت ثعالبی تنها یک گزاره بیشتر از روایت طبری دارد (گزاره ۵) که در واقع انبساطی در مضمون گزاره چهارم ثعالبی است. حفر نهرها و بریدن درختان بخشی از زرع و ضرع است که ثعالبی با توضیح بیشتری ارائه کرده است. در گزاره دوم، یک اختلاف در نقطه، المنافع را با المنافع دگرگون کرده است. این دو واژه آن قدر در نوشتار شبیه هستند که احتمال تغییر آن در نسخه نویسی به ذهن می‌رسد. گزاره سوم نیز در *غرر السیر* کوتاه‌تر است. همین کوتاه شدن در گزاره پایانی نیز دیده می‌شود. بهره‌برداری ثعالبی از *تاریخ طبری* مشهود است. گزاره‌های *تاریخ طبری* در این بخش، با گشتار کمی (کاهشی) گاهی با برش متن و گاهی با جایگزینی عبارات و واژه‌های کوتاه‌تر به متن *غرر* راه یافته است. برداشت ثعالبی از این بخش از روایت طبری یک برداشت تقلیدی است. او سعی نکرده تا اصل روایت طبری را بر هم بزند اما متن را بدون تغییر نیز اقتباس نکرده است چه در آن صورت وارد حیطه بینامتنیت می‌شد.

پیرفت ۴ (نبرد هوشنگ با دیوان)

بر اساس متون پهلوی بر جای مانده، هوشنگ پیشداد بر دامنه کوه هرا صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی می‌کند و از آناهیتا درخواست می‌کند که نعمت غلبه بر دیوان را به او ببخشد (یشت ۵، بند ۲۱ و ۲۲). او در برابر دیوان مازنی و بدکاران ورنی پایداری می‌کند (یشت ۱۳، بند ۱۳۷). اشی بلندبالا موهبت غلبه بر دیوان را به او می‌بخشد تا همه دیوان بر خلاف میل خویش ترسان به تاریکی‌ها بگریزند (یشت ۱۷، بند ۲۴-۲۶). هوشنگ دوسوم دیوان مازنی و هفت پیرو خشم را می‌کشد (دینکرد هفتم، فصل ۱، بند ۱۸).

تفاوت اساسی داستان هوشنگ در *شاهنامه* و بخش‌های برجای مانده از خدای نامه‌ها در این پیرفت است. هوشنگ در *شاهنامه* پیش از این که به پادشاهی برسد و در زمان کیومرث، آن هم برای انتقام خون پدرش سیامک به نبرد دیوان می‌رود و آنان را سرکوب می‌کند. خبر لشکرکشی دیوان را سروش به سیامک می‌دهد و پس از کشته شدن سیامک، باز هم سروش به سراغ کیومرث می‌رود و او را برای نبرد با دیوان ترغیب می‌کند. هوشنگ در *شاهنامه* در بخش روایت نبرد با دیوان، شخصیتی پررنگ و اثرگذار معرفی می‌شود و دچار ارزش‌گذاری مکرر می‌شود و نسبت به آن شخصیتی که در

خدای نامه‌ها می‌بینیم ارزشمندتر است. این ارزش‌گذاری مکرر بدان سبب است که هوشنگ در شاهنامه قرار است نخستین کسی باشد که بر دیوان غلبه می‌یابد. به بیان دیگر او نخستین قهرمان شاهنامه است که بر دشمن پیروز می‌شود. فردوسی برای آن که وجه قهرمان بودن هوشنگ را نشان دهد به شرح نبرد تن به تن او با دیو می‌پردازد. حمزه اصفهانی، مقدسی و بیرونی سخنی از نبرد هوشنگ با دیوان به میان نمی‌آورند. بیرونی نیز همچون فردوسی نبرد هوشنگ با دیوان را در بخش روایت کیومرث نقل کرده است. بر مبنای روایت بیرونی که از شاهنامه ابوالمؤید بلخی نقل می‌کند، کیومرث با پسر اهریمن می‌جنگد و او را می‌کشد. خداوند نیز کیومرث را می‌میراند و از قطراتی که از صلب او فرومی‌چکد دو ریاس می‌روید و این دو ریاس با یکدیگر درمی‌آمیزند و از شکم هفتمشان سیامک و فراواک زاییده می‌شوند. از ازدواج این دو نیز هوشنگ می‌زاید. در شاهنامه فردوسی بخش رویداده شدن دو ریاس حذف شده است (برش). بنابراین سیامک به داستان کیومرث و نبردش با دیوان وارد می‌شود و هوشنگ نیز که پسر سیامک است در این نبرد حضور می‌یابد. نبرد هوشنگ با دیوان که در غرر السیر تبدیل به شیاطین می‌شوند و سرکردگی آن‌ها را ابلیس بر عهده دارد، در پیرفت چهارم قرار دارد. این پیرفت نیز بازنویسه‌ای از پیرفت سوم داستان هوشنگ در تاریخ طبری است. تبدیل دیو به شیطان که دشمن آشکار آدمی در دین اسلام است و نام بردن از ابلیس به عنوان سرکرده شیاطین، تأثیر باورهای دینی روایتگران را بر تغییر شخصیت‌های داستان نشان می‌دهد.

تاریخ طبری	غرر السیر ثعالی
۱-انه قهر ابلیس و جنوده [او ابلیس و سپاهیانش را شکست داد]	۱-انه قهر ابلیس و جنوده [او ابلیس و سپاهیانش را شکست داد]
۲-منعهم الاختلاط بالناس [آنان را از آمیزش با مردم بازداشت]	۲-منعهم من الاختلاط بالناس [آنان را از آمیزش با مردم بازداشت]
۳-کتب علیهم کتابا فی طرس أبيض اخذ علیهم فی الموائيق ألا يعرضوا لأحد من الأنس و توعدهم علی ذلک [در لوحی سپید بر ایشان قانونی نگاشت و در قالب پیمان‌ها آنان را ملزم کرد که در معرض هیچ یک از انسان‌ها قرار نگیرند و بر انجام آن از آن‌ها قول گرفت]	۳-أخذ علیهم الموائيق فی أن لا يتعرضوا لبني آدم بعد أن قتل مردتهم و استأصل غماريتهم [آنان را ملزم به پیمان‌ها کرد در این که به فرزندان آدم توجه نکنند پس از آن که سرکشانشان را کشت و انبوهی از آنان را ریشه‌کن کرد]

	۴-قتل مردتهم و جماعه من الغیلان [سرکشانشان و گروهی از دیوها را کشت]
۴-فهریوا منه الی المفاوز و الجبال و الاودیة و الامکنه السحیقه [از دست او به بیابانها و کوهها و درهها و جاهایی دور گریختند]	۵-فهریوا منه خوفه الی المفاوز و الجبال و الاودیة [از ترس او به بیابانها و کوهها و درهها گریختند]
۵-ما ردهم الی القرب من مسکن بنی آدم الاموته [و تنها مرگ او آنان را به نزدیک مسکنهای فرزندان آدم بازگرداند]	۶-ذکروا انهم خلط بموته مسکن بنی آدم [گویند که آنها با مرگ او در مسکنهای فرزندان آدم آمیختند]

گزاره نخست در دو متن کاملاً یکسان است. دو گزاره سوم و چهارم متن طبری در یک گزاره فشرده می شود و بخشی از گزاره سوم حذف می شود. بخشی با عبارت هایی هم معنا جایگزین می شود و بخشی نیز افزوده می شود. اما در مجموع این دو گزاره از نظر کمی دچار فشردگی و کاهش شده است. گزاره پنجم طبری عیناً به گزاره چهارم ثعالبی تبدیل می شود و اصطلاح «الامکنه السحیقه» افزوده می شود (انبساط). گزاره پایانی هر دو متن از لحاظ معنایی کاملاً یکسان است. چگونگی نبرد هوشنگ با دیوان (شیاطین در غرر السیر) مشخص نیست و این در حالی است که در شاهنامه به جزئیات بیشتری از این حادثه اشاره شده است. در هیچ یک از متون پهلوی بر جای مانده نیز جزئیاتی از این نبرد بیان نشده است.

پیرفت ۵ (پایان کار هوشنگ)

بیرونی و حمزه اصفهانی از مرگ هوشنگ سخن نگفته اند. اما بر مبنای روایت ثعالبی و مقدسی سیصد سال پس از مرگ هوشنگ، زمین بدون پادشاه باقی ماند (مقدسی، ۱۹۱۹م: ۱۴۰؛ ثعالبی، ۱۳۸۶: ۷). بندهش پادشاهی هوشنگ را چهل سال می داند (فرنیغ دادگی، ۱۳۹۰: ۱۵۵). در متون پهلوی بر جای مانده سخنی از چگونگی مرگ هوشنگ و پایان کار او نمی بینیم. به نظر می رسد همین مسأله در خدای نامه ها سبب شده است که نویسندگان متون مورد نظر هر کدام با برداشتی شخصی از مرگ هوشنگ سخن بگویند. ثعالبی مرگ هوشنگ را چهل سال پس از پادشاهی اش می داند و داستان هوشنگ را با شعری از منصور فقیه به پایان می برد. فردوسی جایگاه پادشاهی را میراث هوشنگ

می‌داند. هوشنگ در *شاهنامه* با مرگ طبیعی می‌میرد و فردوسی پایان روایت او را با پند و نصیحتی همراه می‌سازد:

نیوست خواهد جهان با تو مهر

نه نیز آشکارا نمایندت چهر (شاهنامه، ۱۳۸۹: ۳۱)

نتیجه‌گیری

روایت *شاهنامه* فردوسی از داستان هوشنگ در ساختار کلی با روایات بازمانده از خدای‌نامه‌ها یکسان است. پنج پیرفت به پادشاهی رسیدن هوشنگ، خطبه‌خوانی هوشنگ، اقدامات هوشنگ، نبرد هوشنگ با دیوان و فرجام کار هوشنگ در این روایت قابل پیگیری است. تفاوت اساسی روایت *شاهنامه* را می‌توان در گزاره چهارم دید. در *شاهنامه* فردوسی به سبب حذف بخش مربوط به مشی و مشیانه و رویدن دو ریاس، هوشنگ در بخش کیومرث به نبرد با دیوان پرداخته است و نه در زمان پادشاهی خویش. لقب پیشداد نیز در *شاهنامه* به همین سبب از او برداشته می‌شود. چراکه او نه نخستین پادشاه و نه نخستین آفریده است. بنابراین در *شاهنامه* نسبت به خدای‌نامه‌ها نوعی جابجایی پیرفت‌ها و به تبع آن شخصیت‌ها صورت گرفته است.

اشتراک منبع *شاهنامه* فردوسی و *غرر السیر* ثعالبی در داستان هوشنگ، بسیار دور به نظر می‌رسد. بلکه *غرر السیر* ثعالبی بیش متنی برای تاریخ طبری به حساب می‌آید. برابری گزاره‌ها و پیرفت‌های این دو متن حکایت از آن دارد که اگر اشتراک منبعی میان متن ثعالبی و متن فردوسی باشد به واسطه تاریخ طبری است. بنابراین روایت ثعالبی از هوشنگ برگرفته‌ای از روایت طبری است که با توجه به نوع گشتارهای اعمال شده در آن می‌توان رابطه تقلید جعلی را میان روایت ثعالبی و روایت طبری متصور شد.

ارتباط *شاهنامه* فردوسی و خدای‌نامه‌ها در داستان هوشنگ از نوع دگرگونی و با حالت جدی است. بنابراین *شاهنامه* فردوسی جایگشتی از خدای‌نامه‌هاست. بارزترین نوع این جایگشت را می‌توان شعرسازی دانست. چراکه روایت هوشنگ در خدای‌نامه‌ها در قالب نثر روایت شده است، اما

فردوسی نظم را برای روایت خود بر می‌گزیند. اگرچه در این جایگشت از جایگشت سبکی نیز نباید غافل شد.

گشتار کمی - افزایشی در شاهنامه سبب شده است تا روایت فردوسی طولانی‌تر از روایت خدای‌نامه‌ها باشد. انبساط و گسترش در افزایش روایت فردوسی تأثیر بسیاری داشته‌اند. نقطه اشتراک تمامی متون، مدت پادشاهی هوشنگ (۴۰ سال) است. اشتراک این متون در این بخش با متون پهلوی موجود، اشتراک تمامی نسخ خدای‌نامه‌ها را در مورد مدت زمان پادشاهی هوشنگ به اثبات می‌رساند.

کتابنامه

- اصفهانی، حمزه بن حسن. (بی‌تا). *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء*. برلین: مطبعه کاپوانی.
- بیرونی، ابوریحان. (بی‌تا). *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*. چاپ سنگی.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشتها*. تهران: اساطیر.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد. (۱۳۳۸). *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*. تهران: نقره.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). «از شاهنامه تا خدای‌نامه»، *نامه باستان*. سال هفتم. شماره اول و دوم. صص ۱-۱۰۱.
- _____ . (۱۳۷۵). «هوشنگ و دیاکو»، *ایران‌شناسی*. سال هشتم. شماره ۳. صص ۴۷۳-۴۷۹.
- روایت پهلوی. (۱۳۳۷). ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- روزن، بارون. (۱۳۸۲). «درباره ترجمه‌های عربی خدای‌نامه». *نامه فرهنگستان*. ضمیمه شماره ۱۵.
- سلدن، رامان. (۱۳۷۵). *نظریه ادبی و نقد عملی*. ترجمه جلال سخنور و سیمامانی. تهران: پویندگان نور.
- صفاء، ذبیح الله. (۱۳۸۹). *حماسه سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر. چاپ نهم.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. (۱۴۰۷ق.). *تاریخ الامم و الملوک*. جلد ۱. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*. جلد اول. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی. چاپ سوم.
- فرنیغ دادگی. (۱۳۹۰). *بندهش*. گزارش مهرداد بهار. چاپ چهارم. تهران: توس.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۹). *نخستین انسان و نخستین شهریار*. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: چشمه.

گزیده‌های زادسپرم. (۱۳۶۶). ترجمه محمدتقی راشد محصل. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. مشکور، محمدجواد. (۱۳۵۹). «خداینامه». تاریخ ما. سال هشتم. شماره ۶. مقدسی، محمد بن طاهر. (۱۹۱۹م.). البدء و التاریخ. الطبعة الاولى. القاهرة: مكتبة الثقافة الدينية. نامور مطلق، بهمن. (۱۳۸۶). «ترامنتیت؛ مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها». پژوهشنامه علوم انسانی. شماره ۵۶.

Genette, Gerard. (1997). *palimpsests: literature in Second Degree*. Trans: Channanewman and Calude Doubinsky. Lincoln: University of Nebraska press.

